

شرح احوال و معرفی آثار مؤید جندی

تقدیم به استاد نجیب مایل هروی



دکتر محمد سوری

عضو هیأت علمی پژوهشگاه
علوم و فرهنگ اسلامی

چکیده

«مؤید بن محمود بن صاعد صوفی» مشهور به «مؤیدالدین جندی»، یکی از پیروان نامدار ابن عربی است و شرح او بر فصوص الحکم از شرح‌های مهم این کتاب به شمار می‌رود. مؤید جندی افزون بر شرح فصوص و الغراء اللامیه که به زبان عربی است، سه اثر دیگر به زبان فارسی دارد. متأسفانه از دیگر آثار متعدد او نسخه‌ای برجای نمانده است. از زندگی و شرح احوال جندی آگاهی چندانی در دست نیست و کتاب‌های تراجم عمدتاً درباره او سکوت کرده‌اند. مهم‌ترین منابعی که اندکی از احوالات او را روشن می‌کند، یکی اشاره‌های پراکنده جندی در لابه‌لای آثارش است و دیگری مطالبی که از یادداشت‌های موجود در حواشی نسخه‌های خطی آثار او به دست می‌آید. در مقاله حاضر بر اساس آثار جندی و برخی آگاهی‌های تازه که در نسخه‌های خطی به دست آمده است، به شرح احوال جندی پرداخته و آثار موجود و مفقود او را معرفی کرده‌ایم.

بخش نخست: شرح احوال مؤید جندی

درباره زندگی و شرح احوال مؤید بن محمود بن صاعد صوفی معروف به جندی ظاهراً هیچ گزارش بیرونی وجود ندارد و آگاهی‌های اندک ما از او عمدتاً به مطالبی که خود او در آثارش مطرح کرده است برمی‌گردد. تنها کسی که در آثار خود مدخلی برای او باز کرده است، نورالدین عبدالرحمان جامی (متوفی ۸۹۸) است. وی در کتاب *نفحات‌الأنس* (ص ۵۵۶-۵۵۷) به اختصار از مؤید جندی سخن گفته ولی اطلاعاتی که جامی به دست داده نیز به نوشته‌های مؤید جندی بازمی‌گردد. آگاهی‌هایی که از چند اثر برجامانده از مؤید، در کنار چند منبع پراکنده دیگر، به دست می‌آید از این قرار است:

نخست از نام و شهرت او سخن بگوییم. در خصوص نام و لقبش، وی در آثاری که از او باقی مانده مجموعاً هفت بار از خود نام برده است: چهار بار در کتاب *نفحة الروح* (صفحات ۴۶ و ۶۵ و ۱۴۲ و ۱۵۷) با تعبیر «مؤید بن محمود بن صاعد الصوفی» و یک بار در شرح *قصیده لامیه* (نسخه خطی کتابخانه شهیدعلی پاشا، شماره ۲۷۳۵، برگ ۱۷۲ ب) با تعبیر «مؤید بن محمود بن صاعد بن محمد الصوفی» و یک بار در ابتدای «ذیل شرح قصیده لامیه» با تعبیر «مؤید بن محمود بن صاعد الادیبی الصوفی» (نسخه خطی کتابخانه شهیدعلی پاشا، شماره ۲۷۳۵، برگ ۱۸۴ آ) و یک بار در شرح *فصوص* (ص ۱۰۴) که سلسله نسب خود را کامل تر ذکر کرده است: «مؤید بن محمود بن صاعد بن محمد بن محمود بن محمد بن سلیمان». همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم، وی همه جا خود را «مؤید» خوانده است نه «مؤیدالدین» و از این رو احتمالاً شهرت وی به «مؤیدالدین» از اغلاط مشهور باشد. همچنین مؤید در این آثار لقب خود را صوفی یا ادیبی ثبت کرده است و از لقب «جندی» ذکری به میان نیاورده است. این لقب در نسخه‌های متأخر خطی بر او اطلاق شده است (برای نمونه، نسخه خطی کتابخانه دارالکتب در قاهره، شماره ۱۱۵۷، برگ ۱ آ، مورخ ۸۵۶). در برخی نسخه‌های خطی نیز لقب «صاعدی» را برای او در نظر گرفته‌اند (برای نمونه، نسخه خطی کتابخانه شهیدعلی پاشا، شماره ۲۷۳۵، برگ ۱ آ، با تعبیر «مؤید الصوفی الصاعدی») که احتمالاً با نام جد او صاعد اشتباه شده است.

مؤید جندی در کتاب *نفحة الروح* (ص ۱۴۲-۱۴۴) داستان آغاز سیر و سلوک خود را چنین شرح داده است که در ابتدا با مخالفت شدید پدرش و عالمان محل و استادان و خویشان و

دوستان و یاران مواجهه شده است. آن‌ها با مؤید جرّ و بحث می‌کردند و دلیل‌های عقلی و شرعی و عُرفی می‌آوردند تا او را از این راهی که برگزیده بود بازدارند. مؤید مدتی کوتاه می‌آمد، ولی انگیزه‌های حقیقی از درون جاننش او را به راهی دیگر فرامی‌خواند. او حیران مانده بود و در نهایت خود را به خدا سپرد و تصمیم گرفت به مجلس حافظان قرآن برود و به اولین آیه‌ای که تلاوت شد تفأل بزند. قاری قرآن با آیه ۲۴ از سوره توبه آغاز کرد:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.

بگو اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتي که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند. (از ترجمه محمد مهدی فولادوند).

با این استخاره، مؤید جندی در مسیر خودش استوار شد، ولی پدرش که هم استاد او بود و هم بزرگ خاندان به شمار می‌آمد همچنان بنای مخالفت داشت. مادر مؤید سال‌ها پیش از دنیا رفته بود و از ترکه او اسباب و اثاثیه و املاکی به مؤید رسیده بود. مؤید برای این که رضایت پدر را به دست بیاورد، همه این اموال را به او بخشید و در ضمن هزار دینار نیز از باب مهریه به همسرش داد و او را طلاق گفت و بدون اینکه حتا پول سیاهی همراه داشته باشد به نیت حج از دریا گذشت.

متأسفانه مؤید اشاره‌ای به محل زندگی خود نکرده است، ولی اگر بپذیریم که شهرت متأخر مؤید به «جندی» در برخی نسخه‌های شرح فصوص به معنای این باشد که او اهل شهر جند در کرانه شرقی رود سیحون (سیردریا) است (نک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «جند»)، شاید بتوان گفت که مقصود او از «دریا» رود سیحون باشد. با توجه به اینکه در مناطق شرقی زبان فارسی و در زبان اردو رودخانه پرآب را دریا می‌نامند، می‌توان این را احتمالی معقول دانست.

مؤید جندی پس از حج راهی آسیای صغیر شده است. وی چیزی از جزئیات سفر خود نگفته است، جز در همین حد که پس از سفر حج خداوند درک صحبت و همراهی صدرالدین قونوی را

نصیصش کرده است. مؤید صدرالدین قونوی را «کامل عصرِ خویش و قطب‌الاقطاب وقت» و جانشین خاتم ولایت محمدیه یعنی ابن عربی می‌داند. صحبت و همراهی با قونوی ده سال به طول انجامید و تا هنگام مرگ قونوی ادامه داشت. در این مدت مؤید در همه خلوت‌ها و چله‌نشینی‌ها و مجاهدت‌های معنوی در کنار قونوی بود تا این که در نهایت قونوی تأیید کرد که او به مرحله کمال رسیده است و می‌تواند از دیگران دستگیری کند (نصفه‌الروح، ص ۱۴۴). با توجه این که مؤید ده سال نزد قونوی بوده، او احتمالاً در حدود سال ۶۶۳ به قونیه رسیده است. اگر فرض را بر این بگیریم که سفر او از جند به مکه و ادای حج و توقف‌های کوتاه و بلند در شهرهای میان مکه تا قونیه همچون بغداد سه سال به طول انجامیده باشد، شاید بتوان گفت که مؤید در حدود سال ۶۴۰ به دنیا آمده و در حدود بیست سالگی در حالی که هنوز فرزندی نداشته از اهل و عیال دوری گزیده و به سفر حج رفته است.

مؤید در ابتدای کتاب شرح فصوص خود گفته است که قونوی متن فصوص الحکم ابن عربی را به او تدریس می‌کرده است، ولی وقتی شرح و توضیح خطبه کتاب به پایان می‌رسد، قونوی در باطن او تصرفی می‌کند و مؤید بقیه کتاب را می‌فهمد. قونوی دیگر نیازی نمی‌بیند که درس ادامه پیدا کند و به مؤید می‌گوید که خود او نیز صرفاً خطبه کتاب را نزد

”

درباره زندگی و شرح احوال مؤید بن محمود بن صاعد صوفی معروف به جندی ظاهراً هیچ گزارش بیرونی وجود ندارد و آگاهی‌های اندک ما از او عمدتاً به مطالبی که خود او در آثارش مطرح کرده است برمی‌گردد.

“

ابن عربی درس گرفته و سپس با تصرف ابن عربی در باطن قونوی بقیه متن را فهمیده است. مؤید از این تشابه میان خودش و استادش بسیار شادمان می‌شود و می‌فهمد که از کتاب فصوص که بشارتی الهی است بهره فراوانی نصیب او شده است. بعد از آن، قونوی از مؤید می‌خواهد که شرحی بر کتاب فصوص بنویسد. مؤید امثال امر می‌کند و فی‌المجلس خطبه کتاب را شرح می‌کند و در شرح خود قواعد و ضوابط کلی و حکمت‌ها و اسرار را به‌اجمال می‌گنجاند، ولی با توجه به اینکه او دائماً ملازم قونوی بوده است، تا هنگام درگذشت قونوی به سال ۶۷۳ فرصت نمی‌کند که دوباره به سراغ نوشتن شرح فصوص برود.

هرچند ارادت مؤید به صدرالدین قونوی در نوشته‌های او موج می‌زند، ولی آن کسی که ذهن و ضمیر مؤید را پُر کرده و با جان او آمیخته شده کسی نیست جز ابن عربی که به نظر مؤید جندی خاتم ولایت محمدیه است. وی خاتمیت ابن عربی را به زبان‌های گوناگون بیان کرده است؛ گاه می‌گوید «ختم الاولیاء» (نفحة الروح، ص ۱۳۷) و گاه «خاتم الاولیاء» (شرح فصوص، ص ۹۶؛ نفحة الروح، ص ۱۲۵) و گاه «خاتم الولاية المحمدية» (شرح فصوص، ص ۱۰۹؛ نفحة الروح، ص ۱۴۴) و گاه «خاتم الاولیاء المحمدیین» (شرح فصوص، ص ۱۵۱؛ نفحة الروح، ص ۱۵۷). افزون بر این، مؤید جندی نه تنها به عصمت ابن عربی

”
هرچند ارادت مؤید به صدرالدین قونوی در نوشته‌های او موج می‌زند، ولی آن کسی که ذهن و ضمیر مؤید را پُر کرده و با جان او آمیخته شده کسی نیست جز ابن عربی که به نظر مؤید جندی خاتم ولایت محمدیه است. وی خاتمیت ابن عربی را به زبان‌های گوناگون بیان کرده است.

“

باور دارد (شرح فصوص، ص ۱۱۴ و ۱۱۶) که او را در اعلی درجات عصمت می‌داند و شواهدی بر این مطلب اقامه می‌کند. خضوع و خشوع مؤید در برابر ابن عربی به اندازه‌ای است که در شرح فصوص همه جا از خود به «العبد» و از ابن عربی به «الشیخ» یاد کرده است و در پایان کتاب خود را یکی از فرزندان الاهی از ورثه ابن عربی دانسته است (بعض الأولاد الإلهیین من ورثة خاتم الأولیاء المحمدیین). ناگفته نماند که در چاپ استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی از کتاب شرح فصوص، مؤید یک جا (ص ۱۷) از خود با تعبیر «المؤید» یاد کرده است، ولی همین یک مورد نیز در نسخه‌های معتبر «العبد» است.

مؤید جندی از طریق استادش صدرالدین قونوی ناقل برخی اخبار مربوط به ابن عربی و حلقه مرتبطان و شاگردان نیز هست. وی در شرح فصوص‌الحکم می‌گوید:

كما زُویت عن سیدی و سندی و قدوتی إلى الله، الشیخ الكامل المکمل، أكمل ورثة المحمدیین، صدر الحق و الدین، محیی الإسلام و المسلمین، أبی المعالی، محمد بن إسحاق بن محمد بن یوسف رضی الله عنه و كان یتکلم معی فی هذا المقام من سرّ القدر، أن شیخنا الأكمل، خاتم الولاية الخاصة المحمدیة، قال له: «لما وصلت إلى بحر الروم من بلاد أندلس، عزمت علی نفسی أن لا أركب البحر إلا بعد أن أشهد تفاصيل أحوالی الظاهرة و الباطنة الوجودیة مما قدر الله علی و لی و منی إلى آخر عمری». قال رضی الله عنه: «فتوجهت إلى الله فی ذلك بحضور تامّ و شهود عامّ و مراقبة كاملة، فأشهدنی الله جمیع أحوالی مما یجری ظاهراً و باطناً إلى آخر عمری، حتی صحبة أبیک «إسحاق بن محمد» و صحبتک و أحوالک و علومک و أذواقک و مقاماتک و تجلیاتک و مکاشفاتک و جمیع حظوظک من الله، ثم ركب البحر علی بصیرة و یقین، فکان ما کان و یكون من غیر إخلال و لا اختلال.

این حکایت را جامی در نفحات‌الانس (ص ۵۴۷) نقل کرده است:

شیخ مؤیدالدین جندی در شرح خویش بر فصوص‌الحکم به نقل از شیخ خود صدرالدین قونوی روایت کرد که شیخ^(رض) گفت: «چون در ساحل اندلس به دریای روم (= مدیترانه) رسیدم تصمیم گرفتم که به کشتی سوار نشوم مگر پس از آن که تفصیل خوب و بد احوال ظاهر و باطن خود را که خداوند تا پایان عمر برایم مقدر کرده است مشاهده کنم. از این رو با حضور تمام و شهود همه‌جانبه

و مراقبتی کامل به خدای - سبحانه - متوجه شدم. در آن حال خدای - سبحانه - هم احوالی را که در باطن و ظاهر و تا پایان عمر بر من می گذشت، حتی صحبت با پدرت اسحاق بن محمد و صحبت با تو و احوال و علوم و اذواق و مقامات و تجلیات و مکاشفات و همه نصیب تو را از خداوند - سبحانه - مشهود من ساخت. آن گاه با بصیرت و یقین سوار کشتی شدم و شد آنچه شد و از این پس نیز بی کم و کاست، همان خواهد شد.»^۲

در حکایت دیگری از شرح فصوص مؤید جندی (ص ۱۰۷)، ارادت سعدالدین حمویه (ف ۶۴۹) به شاگردان ابن عربی روشن می شود:

سمعتُ سيدي الشيخ صدرالدین محمد بن يوسف رضى الله عنه أنه اجتمع هو و الشيخ إسماعيل بن سودكين تلميذ الشيخ خاتم الأولياء مع شيخ الشيوخ سعدالدین محمد بن المؤيد الحموي بمحروسة دمشق في سماع، فقام الشيخ سعدالدین رضى الله عنه في أثناء السماع و الناس في مواجيدهم إلى صفة في ذلك البيت و بقي واقفاً و اضعاً يديه على نحره مطرقاً إطراقاً إجلالاً و تعظيم متأدباً إلى أن انقضى السماع و قد سرى سرّ جمعيته و حاله في ذلك الجمع. ثم قال في آخر المشهد و قد غمض عينه: «أين صدرالدین؟ أين شمس الدين إسماعيل؟». قال الشيخ رضى الله عنه: فبادرنا إليه أنا و الشيخ شمس الدين إسماعيل فتعانقنا و ضمنا إلى صدره، ثم فتح عينه في و جوهنا و لحظنا ملياً و قال: «حضر رسول الله صلى الله عليه و سلم فوقع بين يديه كما رأيتموني الآن فلما انصرف، أحببت أن أفتح عيني في و جوهكما، فقد كانت في شهود وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم.»

جامی این حکایت را با کمی تصرف و حذف نام ابن سودکین چنین ترجمه کرده است (نفحات الانس، ص ۴۳۲):

شيخ مؤيد الدين الجندی در شرح فصوص الحكم می گوید که: شيخ صدرالدین روزی در مجلس سماع با شيخ سعدالدین [حمویه] حاضر بود. شيخ سعدالدین در اثنای سماع روی به صفة ای که در آن منزل بود کرد و به ادب تمام مدتی بر پای ایستاد، و بعد از آن چشم خود را پوشید و آواز داد که: أين صدرالدین؟ چون شيخ صدرالدین پیش آمد، چشم بر روی وی بگشاد و گفت: حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم در آن صفة حاضر بودند، خواستم که چشمی که به مشاهده جمال آن حضرت مشرف شده است، اول به روی تو بگشایم.

مؤید جندی در گرفتاری‌ها به روحانیت ابن عربی پناه می‌برد و ابن عربی او را نجات می‌داد. جندی یکی از این موارد را در شرح فصوص الحکم (ص ۱۰۷-۱۰۸) نقل کرده است:

كنت في دار السلام حرسها الله تعالى و كان نزيلي شخص ادعى أنه المهدي عليه السلام و قال لي: أشهد لي. فقلت: أشهد عند الله أنك غيره و لست إلا كاذباً. فعاداني و جمع على الملاحدة و النصيرية و أثار علي جماعة منهم و قصد إيدائي فلجأت إلى روحانية خاتم الأولياء و توجهت إليه و قد أخذ بيديه يدي ذلك المدعى و رجله اليمنى و شماله و قال: أضربه على الأرض؟ فقلت: يا سيدي، لك الأمر و الحكم. فانصرف عني و قمت و خرجت إلى المسجد فإذا المدعى مع أتباعه مجتمعين مجتمعين على ما نؤوا، فلم ألتفت إليهم و جرت إلى المحراب و صليت صلاتي ثم لم يقدر و دفع الله عني شره ثم تاب على يدي و سافر عني و الحمد لله.

در بغداد - که خداوند آن را از بلاها نگهدارد - بودم و هم‌خانه من کسی بود که ادعا می‌کرد مهدی علیه‌السلام است. او به من گفت که شهادت بده که من مهدی هستم. گفتم: نزد خدا شهادت می‌دهم که نه تنها مهدی نیستی که تو دروغگویی بیش نیستی. او با من دشمنی ورزید و ملحدان و نصیریان را گرد آورد و گروهی از آن‌ها را علیه من شوراند و قصد آزار مرا داشت. من به روحانیت خاتم اولیا ابن عربی متوسل شدم و به او روی آوردم. ابن عربی با دو دستش دستان آن مدعی و پاهای او را گرفت و گفت: بکوبمش به زمین؟ گفتم: ای مولای من، تو صاحب اختیار هستی. مدعی از من دست برداشت و من بلند شدم و به مسجد رفتم. ناگاه دیدم که مدعی و ابواب جمعی اش گرد آمده‌اند و می‌خواهند نیتشان را در اذیت کردن من جامه عمل بپوشانند. من به آن‌ها محل نگذاشتم و به سمت محراب رفتم و به نماز ایستادم. پس از آن کاری از پیش نبردند و خداوند شر آن مدعی را از من دفع کرد و او در نهایت به دست خودم توبه کرد و از نزد من رفت و سپاس از آن خداست.

در این ده سالی که مؤید جندی در قونیه ساکن بود و از محضر صدرالدین قونوی کسب فیض می‌کرد، مولانا جلال‌الدین رومی نیز در همین شهر به تربیت مریدان و مجلس‌گویی و سرودن دیوان شمس و مثنوی اشتغال داشت و کمی پیش از آن که مؤید قونیه را ترک کند از دنیا رفت. در آثار باقیمانده از مؤید جندی هیچ یادی از مولانا به چشم نمی‌خورد، ولی افلاکی در مناقب العارفین (ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۰) - و به تبعیت از او جامی در نفعات الانس (ص ۴۶۵) - داستانی نقل کرده‌اند که از ارادت بی‌پیرایه و خالصانه صدرالدین قونوی به مولانا حکایت می‌کند

و راوی این داستان کسی نیست جز «مؤیدالدین جندی». عبارت افلاکی چنین است:

همچنان ملک‌الادباء خدمت مولانا صلاح‌الدین مَلطی روایت کرد که در شهر عراقلیه در خانه نورالدین وفادار با جماعت قبه بزرگ و شیوخ کرام همدم بودم. همانا که شیخ مؤیدالدین جندی با چندی صوفیان که جندی بودند از قونیه رسید. استقبال او کرده به‌غایت مکرّم و معزّز داشتند. بعد از سلام و طعام و انواع کلام از شیخ مؤیدالدین سؤال کردم که خدمت شیخ صدرالدین در شأن بی‌نشان مولانا چه می‌گفت و در خلوات چگونه صفت می‌کرد؟ گفت: «والله روزی با خواصّ یاران در بندگی شیخ نشسته بودیم، مثل شمس‌الدین [محمد بن ابی‌بکر فارسی] ایکی [متوفی ۶۹۷] و فخرالدین عراقی و شرف‌الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و نصیرالدین قونوی و غیرهم، حکایت سیرت و سریرت مولانا بیرون آمد. شیخ به صدق تمام و ایقان کلی شورکنان فرمود که اگر بایزید و جنید در این عهد بودندی غاشیّه این مرد مردانه را برگرفتندی و منت بر جان خود نهادندی، همچنان خوانسالار فقر محمدی اوست. ما به طفیل او ذوق می‌کنیم و همگی ذوق و شوق ما از قدم مبارک اوست.» تمامت درویشان انصاف داده بیان عیان شیخ آفرین کردند. بعد از آن مؤیدالدین گفت: «من بیچاره نیز از جمله نیازمندان حضرت آن سلطانم.» و این بیت را گفت:

شعر

لَوْ كَانَ فِينَا لِلْأُلُوْهَةِ صُوْرَةٌ هُوَ أَنْتَ لَا أَكْنَى وَلَا أُتْرَدُّ

معنای بیت اخیر چنین است: اگر در میانه ما برای الوهیت صورتی پیدا شود، آن تویی و من این سخن را به‌تصریح و بی‌تردید می‌گویم (ترجمه محمود عابدی، تعلیقات نفحات الانس، ص ۸۶۵). از حکایت افلاکی، در صورت صحّت، به دست می‌آید که مؤید در شهرها و مناطق مختلفی حضور داشته و سفر کرده است از جمله عراقلیه (از توابع شهر قیصریه).

پس از درگذشت قونوی، مؤید قونیه را به قصد بغداد ترک می‌کند. در بغداد تجربه‌های حضرت حق او را فرامی‌گیرد و در نتیجه خلوت می‌گزیند و درهای رحمت خدا بر وی باز می‌گردد. برخی از افاضل که او را می‌شناختند، اصرار می‌کنند که شرح فصوص را به پایان برساند. مؤید بخش‌هایی از شرح خود را می‌نویسد ولی پیش از آن که کتاب به پایان برسد، بغداد را ترک می‌کند (شرح فصوص، ص ۹-۱۰).

مؤید از بغداد به کجا رفته است؟ خود او چیزی در این خصوص نگفته است، ولی احتمال دارد که از بغداد به تبریز رفته باشد، زیرا او در شوال سال ۶۹۱ در تبریز بوده است. وی در این تاریخ از تألیف شرح قصیده لامیه فراغت یافته و آن را به صدرالدین احمد بن عبدالرزاق خالدی زنجانی معروف به صدر جهان (مقتول ۶۹۷) که در آن تاریخ وزیر گیخاتو خان (متوفی ۶۹۴) حاکم ایلخانی و ساکن تبریز بوده تقدیم کرده است. صدر جهان «در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشید و در ایام حیات هر چه از هر جهت حاصل کرد در وجه انعام سادات و علما و فضلا و مشایخ مصروف گردانید» (خواندمیر، دستورالوزراء، ۱۳۱۷ ش، ص ۳۰۵). یکی از این «سادات و علما و فضلا و مشایخ» که به خدمت صدر جهان رسیده و کتاب خود را به نام او توشیح کرده، همین مؤید بن محمود بن صاعد صوفی است که صدر جهان را به انواع صفات و کمالات ستوده و در ابتدای شرح قصیده لامیه چنین گفته است:

و خَدِمْتُ به حَضْرَةِ المَخْدُومِ الأعْظَمِ، و الصَّاحِبِ المَعْظَمِ، مالِكِ مَمَالِكِ الجُودِ و الكَرَمِ، سالِكِ مَسَالِكِ العَلَى عَلَى النَهْجِ الأَقْوَمِ و الأَتَمِّ، وَلِىِ الأَيَادِ و الإِحْسَانِ و النِّعَمِ، مَلَاذِ العَالَمِ، مَرْبِىِ الأَفْضَالِ، باهْرِ الاِخْتِيَارِ و الفَوَاضِلِ، كَهْفِ المَفَاخِرِ و المَكَارِمِ و الفَضَائِلِ، مَحْرَزِ مَحَامِدِ الأَوَاخِرِ و الأَوَائِلِ، صَدْرِ الدُّنْيَا و الدِّينِ، قُطْبِ الإِسْلَامِ و المَسْلَمِينَ، مَلْجَأِ المُلُوكِ و السُّلَاطِينِ، صَاحِبِ دِيَوَانِ المَمَالِكِ فى العَالَمِينَ، أَحْمَدِ بنِ عَبْدِالرَّزَاقِ الخَالِدِى، أَدَامَ اللهُ أَيامَهُ، و أَقَامَ أَعْلَامَهُ، و قَرْنَ بالتَّمَكِينِ التَّامِ و بِلُوغِ النِّجْحِ فى المَرَامِ سَنَنَهُ و أَعْوَامَهُ، و سَاعَدَهُ بِسَاعَدَةِ الأَسَدِ فَجَعَلَ يَدَهُ هِىَ العُلْيَا، و كَلِمَةً أَعْدَائِهِ هِىَ السُّفْلَى، و حَلَّ لَهُ العُقْدُ و العَرَى، و عَقَدَ حَبْلَهُ بِالعُرْوَةِ الوَثْقَى، و بَلَغَهُ مِنْ آمَالِهِ الغَايَةَ القُصُوى، و شَدَّ بِأَيْدِى تَأْيِيدِهِ أَرْزَهُ، و قَوَّى بِالنَّصْرِ و التَّمَكِينِ ظَهْرَهُ، و شَرَحَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ صَدْرَهُ، و أَطْلَعَ مِنْ مِشَارِقِ فَيْضِ فَضْلِهِ شَمْسَهُ و بَدْرَهُ، بِمُحَمَّدِ و آلِهِ. چُون تَهَيِّثُ تَهْنِيتِ آن مَخْدُومِ هَمْگَنانِ از رَغَايِبِ غَرَايِبِ اَمْوَالِ و تَحْفِ، و لَطَايِفِ بَدَايِعِ طُرْفِ، تَقْدِيمِ مِى دَاشْتَنْدِ و تَوْسَلِ هَر اَهْلِ فَضْلِى بَه صَنْعَتِى دَر خُورِ هَمْتِ و قَدْرِ اسْتِطَاعَتِ خُويشِ بيشِ نَبُودِ، و مَعْلُومِ و مَحْقُوقِ اسْتِ كِه هَر چِه از اَيْنِ قَبِيلِ پيشْكَشِ آن حَضْرَتِ كَنْدِ دُونِ اسْتِحْقَاقِ خَدْمَتِ باشْدِ و اِگر چِه آن مَخْدُومِ - اَعْزَهُ اللهُ نَصْرَهُ و اَعْلَى اَمْرَهُ - تَلْقَى هَر چِه كَمْتَرِ اسْتِ بيشْتَرِ فَرْمَايْدِ تا مَنسُوبِ بَه مَكَارِمِ اخْلَاقِ و مِضَافِ بَه حَسَنِ شَمَائِلِ و طِيبِ اَعْرَاقِ او باشْدِ، چِه دُنْيَا و هَر چِه دَر او اسْتِ دَر نَظَرِ عَارْفَانَهُ مَخْدُومِ قَدْرِى نَدَارْدِ چنانْكَه اَبُو بَرِيْدِ

بسطامی - قدس سره - فرمود: «لو أن العرش و ما حواه فی زاویة من زوايا قلب العارف ما أحس به» بدین سبب این ضعیف را غیرت درویشانه بر آن حمل کرد که وضع پیشکش خویش نه از آن نمط سازد. و چون بهترین ذخیره‌ای که ارباب ذخائر و اصحاب بزرگی و مفاخر همت و نهایت نهمت بدان گمارد دعای صالح مستجاب و ثنای فایح مستطاب است که بر صفحات روزگار پایدار بماند، خواستم که تخلص این قصیده غرا که مع عذوبة ألفاظها و علو عباراتها و رفعتها و متانة إشاراتها و معانیها فی دقتها مشتمل بر امهات علوم تحقیق و کلیات اصول و وصول و سلوک طریق است، به نام آن مخدوم یگانه باشد که منبع منبع مفاخر و مکارم و حضرت عالی‌اش مرتع و مربع اکابر و مکارم است، یادگار نام نیک و سیرت ستوده و صیت عدل و فضل و بزرگی و اخلاق پسندیده او طیب نشر آن مشام عالمیان معطر گردانیده است و انتشار آن در اقطار موجب طی ذکر حاتم طی گشته علی مرور الزمان و کرور الحداث و اختلاف زمان و مکان بر اذهان همگان جلوه دهد (کتابخانه شهیدعلی پاشا، نسخه ۲۷۳۵، برگ ۱۷۲ آ - ۱۷۲ ب).

احتمالاً مؤید جندی هم‌زمان با سکونت در تبریز به سرزمین‌های دیگر و به‌ویژه به شهرهای آسیای صغیر نیز می‌رفته است، چرا که احتمالاً کتاب *نفحة الروح و تحفة الفتوح* را در شهر سینوپ، واقع در شمالی‌ترین نقطه ترکیه در کنار دریای سیاه، تألیف کرده و در آن از شرح فصوص و چندین کتاب دیگر خود یاد کرده است. مؤید کتاب *نفحة الروح* را نیز همچون شرح *قصیده لامیه* به زبان فارسی نوشته و به یکی از بانوان محترم و محتشم سینوپ تقدیم کرده است. تعریف و تمجیدهایی که مؤید از آن بانوی برای ماناشناخته کرده است، بسیار جالب است:

و نام این رساله *نفحة الروح و تحفة الفتوح* کردیم و تحفه حضرت عالیة خداوندگار اعظم بانوی عالم ملکه الملکات نتیجه العلی و السعادات مفخر المخدرات شاه خواتین زبیده عصر رابعه زمان خلاصه دولت و محاسن و مفاخر و سلاله پادشاهان اکابر زین الدنیا و الدین رکن الإسلام و المسلمین و فقها الله تعالی للخیرات و المبررات و عصمها فی سرادقات الحفظ و الوقایات فی جمیع الأوقات و جعل حضرتها العلیة محفوفة بأنواع السعادات و مكنوفة بأصناف البشارات و البرکات و ذخرًا للمبررات ساخته و فرستادم تا در مطالعه اشرف دارد و بدان عمل کند تا به مراتب و مقامات اولیا و کاملان برسد، زیرا که از حسن اعتقاد پاک که در اصل جبلت و طبیعت شریفه ایشان مرکوز است قابلیت جمله کمالات انسانی و اهلیت فواضل و فضایل ربانی را دارد.

مؤید پس از برشمردن این همه فضایل و محامد، درخواست اصلی خود را چنین مطرح کرده است:

لاجرم ارباب فضایل و اصحاب طریق از باب فواضلِ صدقاتِ عمیمه او اسباب معیشی مهیا و مهنا دارند، اصحاب حقایق و رقایق از دقایقِ اصنافِ الطاف و دل‌داری و انواع اصطناع مردم‌نوازی ایشان متمتع و منتفع و از اطراف و اکنافِ ساحتِ باراحت پیوسته مُتَنَجِّع و مجتمع چنانکه در بعضی محامد و محاسن آن حضرت به رسم مفاتحت در قلم می‌آمد.

در اینجا مؤید قصیده‌ای بلندبالا در هجده بیت، که در مدح این بانو سروده است، اضافه کرده و به اندازه یک صفحه دیگر ثنا گفته و توضیح داده است که صیت بزرگی و نیک‌سیرتی و مردم‌نوازی او را از قبل شنیده بوده و اکنون که به «دارالثغر» سینوپ رسیده است، هزار برابر آن شنیده‌ها را دیده است. قصیده مؤید و توضیحات دیگر او از این قرار است:

زهی شعار درون تو لطف و دل‌داری	خهی دثار برون‌ت همه نکوکاری
صفات ذات شریف‌ت صفا و لطف و کرم	نعوت نفس بزرگت حیا و بیداری
در آن مقام که دولت‌سرای عصمت تُست	به وهم باد نیابد گذر به دشواری
اگرچه مقنعه‌داری هزار فخر آرد	به یاد مقنعه تو سرِ کُله‌داری
ز آفتاب منورتری و روشن‌تر	سخن ز نسبت اصل و نسب چو برداری
خلاصه حرم دولت و نقاوه ملک	سلاله کرم و ملکت و جهان‌داری
به نحر بحر بزرگی قلاده را گوهر	فراز فرق زمان تاج را سزاواری
به زهد رابعه ثانیات نیارم گفت	تو زبده چون به زبیده سری فرو ناری
ریاض انس بروید برآید آب حیات	ز خاک تیره بر او یک نظر چو بگماری
ز مشک و عنبر و آب گل است آب و گلت	تن لطیف تو خود روح است پنداری
میان مجلس خوبان چو در حدیث آبی	ز درج لعل کنی بر شکر گهرباری
نیازمند در تست عالمی زان روی	که روی دل به در حق به صد نیازاری
از آنچه طالب عز و بزرگی ابدی	شعار خویش به درگاه حق کنی خواری
برای جبر شکسته‌دلان عهددرست	تواضع است طریقت نه کبر و جباری
ز هیچ کس چو نخواهی دلت نیازارد	به عمر خویش دل هیچ کس نیازاری
در این زمانه که روی زمین ز ظلمت ظلم	شده است تار ز خیرات خود در انواری
بهشت نام نکو بر دهد زمین و زمان	ز تخم‌های نکوکاری‌ای که می‌کاری

مراد هر دو جهانی میسرت بادا که حاجت همه را بر مراد بگزاری و به سبب استماع صیت بزرگی و نیکسیرتی و مکارم اخلاق و مردم‌نوازی و دلداری این حضرت از مدّت مدید که آسماع خاص و عام بدان مشنّف و زبان صادر و وارد به ذکر آن مشرف، مشوّف آن بوده که آنچه به گوش می‌شنودم معاینه رود، و از مدّت‌های مدید این آرزو می‌بود. اکنون به محمدیه دارالثغر سینوپ رسیدم، هزار چندان استماع رفته بود. مشاهده شد وقت اجتماع «فلما رأینا صغّر الخبیر الخبیر» و چون هیچ تحفه‌ای لایق‌تر و پیش‌کشی موافق‌تر از این رساله که جامع جوامع فواید دینی و شامل و کامل و در علوم نافعۀ یقینی بود ندیدم، زیرا که هر تحفه‌ای که نثار آن حضرت خواهند کردن، چنان می‌نمود که دُرّ به عمان و زیره به کرمان فرستادن است، و از طرف تحف چه چیز خواست بودن که در نظر اعلی مبتذل و مسترذل نبودی. اما چون ذات شریف و عنصر لطیف خداوندگار به طلب علوم حقیقت و اسرار طریقت مایل است، این رساله را در علوم تجلیات و واردات غیبی و مکاشفات و مشاهدات عیانی - که حق سبحانه و تعالی این ضعیف را بدان گرامی داشته است و مشرف و از غیر ممتاز گردانیده - به نام مبارک خداوندگار مجموعی شریف و تألیفی لطیف مطرّز و مُعلّم گردانیده به خدمت فرستد تا چندان که از این کتاب نسخ نسخ کنند و فایده گیرند و دعای آن حضرت که سبب تصنیف و تألیف و باعث بر تحریر و تقریر و ترصیف آن است متزاید و متجدد گردد، و ثواب جزیل و ثنای جمیل بدان جناب عاید شود و تا منقرض عالم شکر و دعا مُدخّر ماند باید که در مطالعه علیا دارند تا انتفاع به علوم نافعۀ دینی و ارتفاع مراتب یقینی از آن حاصل شود (تحفة‌الفتوح، ص ۳۸-۴۰).

از این سخنان به دست می‌آید که مؤید ساکن سینوپ نبوده است و اکنون گذری راهش به اینجا رسیده است. می‌توان حدس زد که رفت‌وآمد به شهرهای متعدد او را خسته و رنجور کرده و از نظر مالی تحت فشار قرار گرفته است، و گرنه کسی که همه اموالش را در جوانی به پدرش و همسرش بخشید و «علی‌التجربید» به سوی مکه راه افتاده، لابد در اوضاع و احوال دشواری به سر می‌برده که اینگونه بی‌مبالات برای مسائل مالی در مدح آن بانو داد سخن دهد و قصیده بسراید. با توجه به اینکه مؤید در این کتاب از هشت اثر دیگر خود نام برده است، احتمالاً تألیف آن مربوط به اواخر عمر او بوده باشد. این احتمال با توجه به سال تألیف کتاب شرح فصوص (سال ۷۰۴) تقویت می‌شود. بنابراین می‌توان گفت احتمالاً کتاب نفعه‌الروح

بین سال‌های ۷۰۴ تا ۷۱۱ تألیف شده است، مگر این که بگوییم اشاره به کتاب شرح فصوص لزوماً به این معنا نیست که تألیف *نفحة الروح* پس از اتمام کتاب شرح فصوص صورت گرفته باشد. چه بسا هم‌زمان با تألیف شرح فصوص تألیف *نفحة الروح* نیز انجام شده باشد. البته ناگفته نماند که تقدیم‌نامه کتاب *نفحة الروح* به بانوی سینیوی فقط در نسخه دانشگاه تهران وجود دارد که مورد استفاده استاد نجیب مایل هروی در تصحیح کتاب بوده است. از *نفحة الروح* نسخه دیگری نیز در دست است که بخش اهدای کتاب به بانوی اهل سینوپ را ندارد ولی در عوض خاتمه کتاب را که از نسخه دانشگاه تهران افتاده دارد. به نظر می‌رسد مؤید این کتاب را قبلاً نوشته بوده و در سفر به سینوپ نسخه‌ای از آن را به نام بانو کرده و مطالب اهدائی را به نسخه افزوده باشد.

مؤید خود را دارای مقامات عرفانی بسیار بالا می‌دانست. وی در مقدمه *نفحة الروح* (ص ۴۰) درباره خودش می‌گوید: «تجلیات و واردات غیبی و مکاشفات و مشاهدات عیانی که حق سبحانه و تعالی این ضعیف را بدان گرامی داشته است و مشرف و از غیر ممتاز گردانیده». همچنین خود را تحقق نام «علیم» خداوند دانسته است و حکایتی نقل کرده است از یکی از خلوت‌های خود که با خضر دیدار کرده و کم‌کم تبدیل به خضر شده و علم ارواح و اسرار روحانیات بر او روشن شده است. داستان را از زبان خودش بشنویم:

چون خداوند سبحانه و تعالی این بنده ضعیف را به این اسم [= علیم] تحقق بخشید، و به تجلیات علمی از حضرات علیم و علام الغیوب گرامی داشت، در بعضی خلوات دیدم که در خانه‌ای مستطیل همچون دهلیز خضر صلوات الرحمان علیه برابری من ایستاده است و این ضعیف میان‌بسته مراقب نظر اعلای خضری به خدمت ایستاده‌ام. مرا خضر علیه السلام پیش خواند و قدحی پر از آب حیات به من داد و فرمود که قدری خوردم. بعد از آن فرمود که این قدح را همچنان بر پیش موسی علیه الصلاة والسلام ببر و تو را پیش موسی ودیعتی هست بطلب و بستان. در آن حال مرا محقق می‌بود که مقام موسی علیه الصلاة والسلام در جوار این خانه‌ای است که من به خدمت خضر علیه السلام ایستاده‌ام و راه بدانجا چنان است که از پس من نردبانی هست بر بام خانه او از این خانه من به طریق قهقری. بی آن که روی از خضر علیه السلام برگردانم باز پس روان شدم و بر آن نردبان پایه‌پایه می‌رفتم و چندانکه از خضر علیه السلام دورتر می‌شدم، صورت خضری که برابر

من می‌بود کوچک می‌شد و من به هر پایه‌ای که بررفتمی بلند شدمی و خضریت در من ساری می‌شد تا چون به آخرین پایه رسیدم تمام خضر شدم و خضر علیه‌السلام در من ساری شد. آن‌گاه خود را بر بام موسی علیه‌السلام یافتم. مَمَری دیدم که به خانه فرو می‌آمد. از آنجا نیز برآمدم. دیدم که موسی بر صفه‌ای آسایش فرموده است و دختری از آن او به غایت حسن و جمال برابر روی مبارک او نشسته از بیدار گردانیدن استیحااش نمود. آن قذح آب حیات را به آن دختر سپردم که خضر علیه‌الصلاة والسلام جهت موسی علیه‌السلام فرستاد. چون بازآید به خدمتش برسانید و چنان فرمود که مرا به خدمتش ودیعتی هست فرمایند رسانید. دختر ورقی بیرون آورد هفت سطر سبز به قلم طلاسم بر آن نوشته به من داد که ودیعت تو این است. چون بستدم علم ارواح و اسرار روحانیات به من روشن شد. و الحمد لله علی آلائه و نَعَمائِه الظاهرة و الباطنة. و هر که متحقق به این اسم باشد اصلاً همت در تصرف کونی او اثر نیند. (نفحة الروح، ص ۶۵-۶۶).

مؤید جندی خود را ساکن «بلاد مشرق» می‌داند و صوفیه مشرق را صوفیه عُرف و صورت در مقابل صوفیه مغرب که آن‌ها را در محاسبه اعمال در جایگاه بالاتری می‌نشانند (نفحة الروح، ص ۱۰۴-۱۰۵). مقصود او ابن عربی است که «چون عهد ختم ولایت خصوص شد و شیخ [ابن عربی] رضی الله عنه در این طریق آمد در محاسبه نفس مقامی دیگر افزود و به آن مقام محاسبت را ختم کرد و هو إنه رضی الله عنه نفس خود را بر خواطر هم محاسبه کرد» (همان، ص ۱۰۵).

به نظر می‌رسد که مؤید جندی بر مذهب اهل سنت و جماعت بوده است. برخلاف استادش صدرالدین قونوی که رنگ و بوی شیعی از برخی نوشته‌هایش به مشام می‌رسد، در آثار موجود از مؤید جندی نه‌تنها چنین چیزی به چشم نمی‌خورد، که گاه می‌توان رگه‌های تعصب را در آثار او مشاهده کرد. برای مثال، مؤید جندی در تفسیر «آل» (شرح فصوص، ص ۱۰۲-۱۰۳) چهار تفسیر از «آل» را مطرح کرده است بدون این که هیچ اشاره‌ای به اهل بیت که مصداق اصلی «آل» هستند بکند، تا جایی که سیدجلال‌الدین آشتیانی در این گونه موارد پاورقی زده و رأی صحیح را یادآوری کرده است. وی در جایی از کتاب نفحة الروح (ص ۵۳) در مسأله توفیقی بودن اسماء و صفات، نظر صحیح را نظر «اکابر اهل سنت و جماعت» دانسته است. از نظر کلامی نیز احتمالاً پیرو مکتب ابوالحسن اشعری (متوفی ۳۲۴) بوده است، چرا که در همین کتاب (ص ۵۶) و

همین بحث نظر «جمهور اشاعره» را ذکر کرده است. البته به نظر می‌رسد که مؤید در باورهای خود اهل تعصب و تنگ‌نظری نبوده است، زیرا در ادامه همین جمله از «محققان معتزله و اشاعره و غیرهم من العلماء الکبار» یاد کرده است. در شرح فصوص (ص ۳۰) نیز از اشاعره و جمهور معتزله نام برده است.

در خصوص تاریخ درگذشت مؤید در منابع موجود گزارش دقیقی وجود ندارد. اولین بار حاجی خلیفه در کتاب کشف‌الظنون (حاجی خلیفه، ۱۹۴۱، ج ۲، ستون ۱۲۶۳) در ضمن معرفی شرح‌های کتاب فصوص‌الحکم گفته است که جندی در حدود سال ۷۰۰ از دنیا رفته است. همچنین کارل بروکلیمان (vol. I, p 513) حدود سال ۱۲۹۱/۶۹۰ را به عنوان تاریخ درگذشت جندی ثبت کرده است. روشن است که آگاهی دقیقی از تاریخ وفات او در اختیار تراجم‌نگاران وجود نداشته است و تنها با حدس و گمان این دو تاریخ را پیشنهاد کرده‌اند.

خوشبختانه در پایان یکی از نسخه‌های خطی شرح فصوص مؤید (کتابخانه لاله‌لی، نسخه شماره ۱۴۱۷، برگ ۲۱۷ ب) از موقوفات سلطان سلیم خان بن سلطان مصطفی خان عثمانی (متوفی ۱۲۲۲) یادداشتی وجود دارد که اطلاعات دقیق و کاملی از تاریخ درگذشت او ارائه کرده است. بر اساس این یادداشت، مؤید سال‌های پایانی عمر خود را در تبریز گذرانده و همانجا در شنبه ۲۰ ذیحجه سال ۷۱۱ از دنیا رفته است. متن یادداشت از این قرار است:

و جاء خبر وفاة الشيخ المعظم مؤید بن محمود بن صاعد الجندی مؤلف هذا الكتاب رحمه الله رحمة واسعة يوم السبت من عشرين من ذی الحجة سنة إحدى عشر و سبعمائة فی تبریز و قد توفی فیها رضی الله عنه و أراضه.^۳ [عکس شماره ۱]

و خبر درگذشت شیخ معظم مؤید بن محمود بن صاعد جندی مؤلف این کتاب - که رحمت واسعه الهی بر او باد - در روز شنبه بیستم ذیحجه سال ۷۱۱ در تبریز به ما رسید و او در همین شهر از دنیا رفت - خدای از او خوشنود باد.

به نظر می‌رسد علوم و معارف ابن عربی به دست مؤید جندی از آسیای صغیر و بغداد و شام به تبریز منتقل شده و او حلقه واسط میان صدرالدین قونوی و کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (متوفی ۷۳۶) است. داوود قیصری (متوفی ۷۵۱) مشهورترین شارح فصوص نیز در همین شهر اندیشه‌های ابن عربی را فراگرفته است. «این نشان می‌دهد که علوم و معارف ابن عربی به دست

جندی به تبریزی منتقل شده و او حقله واسط میان صدرالدین قونوی و عبدالرزاق کاشانی است و قیصری در همین مکتب عرفانی تبریز معارف ابن عربی را تلمذ کرده است» (اکبر راشدی‌نیا، صفحه فیسبوک، ۲۰ می ۲۰۱۷).

بخش دوم: آثار مؤید جندی

بر اساس آثار باقیمانده از مؤید جندی و اشاره‌های او به دیگر آثارش، به دست می‌آید که مؤید جندی کتاب‌ها و رساله‌های متعددی تألیف کرده بوده که بسیاری از آن‌ها به دست ما نرسیده است. آنچه از آثار وی یا اسامی آن‌ها به دست ما رسیده از این قرار است:

(۱) شرح فصوص الحکم من رشح فصوص الحکم

مهم‌ترین و مشهورترین نوشته مؤید جندی شرح فصوص الحکم است. نام کامل کتاب به نقل از خط مؤلف شرح فصوص الحکم من رشح فصوص الحکم است. همان‌طور که پیشتر اشاره کردیم، وی به دستور استادش صدرالدین قونوی نوشتن این شرح را آغاز کرد ولی تا سال ۶۷۳ که قونوی از دنیا رفت، تنها خطبه کتاب را شرح کرده بود. بعدتر در بغداد از او خواستند که شرحش را تکمیل کند، ولی در بغداد نیز کتاب به پایان نرسید و او از بغداد خارج شد و احتمالاً به تبریز رفت. به نظر می‌رسد تألیف این کتاب در تبریز به پایان رسیده باشد. در پایان برخی نسخه‌های خطی معتبر از شرح فصوص الحکم (برای نمونه، نسخه کتابخانه لاله‌لی، شماره ۱۴۱۷)، به نقل از خط مؤلف، تاریخ تألیف کتاب ۲۱ رجب سال ۷۰۴ ثبت شده است [عکس شماره ۱]. عبارت مؤید چنین است:

نجز بحمد الله المستعان شرح فصوص الحکم من رشح فصوص الحکم إنشاء بعض الأولاد الإلهيين من ورثة خاتم الأولياء المحمديين و هو أبو عبدالله مؤيد بن محمود بن صاعد بن محمد بن محمود بن محمد بن محمد بن سليمان الصوفي الحاتمي حامداً لله و مصلياً على رسل الله ... فرغ من تحريره في حادي عشرين من شهر الله الأصب رجب عمّت ميامنه سنة أربع و سبعمائة.

با سپاس و ستایش خداوند - که از او یاری می‌طلبیم - نگارش کتاب شرح فصوص الحکم من رشح

خصوص‌الحکم نوشته یکی از فرزندان الاهی از وارثان خاتم اولیاء محمدی یعنی ابو عبدالله مؤید بن محمود بن صاعد بن محمد بن محمود بن محمد بن سلیمان صوفی حاتمی با حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبران او به پایان رسید... و در ۲۱ رجب سال ۷۰۴ از کتابت آن فراغت یافت.

بیشتر شرح‌های کتاب فصوص از شرح مؤید جندی تأثیر پذیرفته‌اند و جامی در *نفحات الانس* (ص ۵۵۶) به این مسئله تصریح کرده است که «و مأخذ سایر شروح فصوص شرح وی است و در آنجا تحقیقات بسیار است که در سایر کتب نیست و کمال وی از آن معلوم می‌شود». نظر جامی به پاره‌ای نسخه‌های خطی نیز راه پیدا کرده است و مثلاً در ابتدای نسخه شرح فصوص در کتابخانه ملک عبدالعزیز در ریاض به شماره ۱۸۶۹ به فارسی نوشته است: «شرح [فصوص] از مؤید جندی که در *نفحات [الانس]* آمد که جمیع شراح فصوص از این اخذ کرده‌اند». برخی از شارحان به این مسأله اذعان کرده‌اند و برخی دیگر نه، ولی با مقایسه شرح‌های بعدی با شرح مؤید جندی این مسأله تا حد زیادی روشن است. شاید این شهرت فراگیر باعث شده بود که برخی از محققان به اشتباه شرح مؤید جندی بر فصوص را قدیم‌ترین شرح فصوص بدانند (برای نمونه، دینانی در مقدمه شرح فصوص الحکم جندی، ص سی و هفت تا چهل)، در حالی که اکنون با انتشار شرح عقیف‌الدین تلمسانی (متوفی ۶۹۰) با تصحیح استاد اکبر راشدی‌نیا معلوم شده است که تلمسانی نخستین کسی است که به شرح کتاب فصوص همت گماشته است. البته پیشتر عثمان یحیی، در فهرست شرح‌های فصوص، شرح فصوص تلمسانی را پیش از شرح فصوص جندی ذکر کرده بود (مؤلفات ابن عربی، ص ۴۸۰) ولی گویا نظر او مورد توجه قرار نگرفته بود. تلمسانی محضر ابن عربی را درک کرده بود و چه بسا نقدهای او بر برخی گفته‌های استادش ابن عربی در کتاب فصوص الحکم و نیز اینکه کتاب را کلمه‌به‌کلمه شرح نکرده بود، باعث شده باشد که پیروان مکتب ابن عربی به شرح تلمسانی بی‌اعتنایی کنند و این شرح رواج پیدا نکند (نک: مقدمه راشدی‌نیا بر شرح فصوص تلمسانی) و در مقابل شرح مؤید جندی که در سرتاسر آن شور و اشتیاق و ارادت مؤلف به ابن عربی موج می‌زند رواج تام پیدا کند. مؤید جندی در شرح خود بر فصوص به برخی احوالات و مشاهدات خود اشاره کرده است. از این کتاب نسخه‌های خطی بسیاری برجای مانده است. برخی از نسخه‌های کهن و معتبر کتاب به این شرح است:

۱. کتابخانه نورعثمانیه در استانبول، نسخه شماره ۲۴۵۷، ۳۴۷ برگ. در ابتدای نسخه یادداشت وقف سلطان ابوالنجیب عثمان خان بن سلطان مصطفی خان ذکر شده است، ولی در پایان نسخه علامت مُهر «وقت صدراعظم الحاج محمد پاشا سنه ۱۱۶۰» نیز وجود دارد. پیش از این که نسخه دو بار وقف شود، نسخه در تملک محمد بن مولانا محمود بن حمید بن داوود بن قطب‌الدین لارزن رومی بوده و سپس حسین بن حاج علی بن عمران رهاوی در شهر توقات به تاریخ شعبان ۹۱۴ نسخه را خریداری کرده است. نام کاتب نسخه محمود بن احمد بن محمد ششتری است و تاریخ کتابت آن اوایل ربیع‌الاول سال ۷۰۰. قبل از واژه هفتصد چند علامت وجود دارد که معنای آن برای نگارنده روشن نشد [عکس شماره ۲].

۲. کتابخانه واتیکان در رم، نسخه شماره ۱۳۸۹، نام کاتب: عبدالله بن عیسی ارزنجانی، تاریخ کتابت: ۲ جمادی‌الثانی ۷۲۵، ۳۴۸ برگ. عکس این نسخه در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی در قم به شماره ۱۳۱۵ موجود است (فنخا، ج ۲۰، ص ۲۲۸).

۳. کتابخانه امام صادق علیه‌السلام در اردکان، نسخه شماره ۳۴۹، ۱۳۷ برگ. این نسخه تاریخ کتابت ندارد ولی نام کتاب و مؤلف به خط حیدر بن علی بن حیدر علوی حسینی آملی در بغداد به سال ۷۷۶ در نسخه ذکر شده و کتاب وقف بر صاحب‌الزمان علیه‌السلام شده است (فنخا، ج ۲۰، ص ۲۲۸).

”

در آثار باقیمانده از مؤید جندی هیچ یادی از مولانا به چشم نمی‌خورد، ولی افلاکی در مناقب العارفین و به تبعیت از او جامی در نفحات الانس، داستانی نقل کرده‌اند که از ارادت بی‌پیرایه و خالصانه صدرالدین قونوی به مولانا حکایت می‌کند و راوی این داستان کسی نیست جز «مؤیدالدین جندی».

“

۴. کتابخانه قلیچ‌علی‌پاشا در استانبول، نسخه شماره ۶۰۶، ۲۰۲ برگ، نام کاتب و محل کتابت: ابوبکر بن محمد بن ابوبکر صدیقی طلعتی کرمانی در اواخر جمادی‌الثانی ۷۹۱ در شهر بورسا.
۵. کتابخانه لاله‌لی در استانبول، نسخه شماره ۱۴۱۷، ۲۱۸ برگ، از موقوفات سلطان سلیم خان بن سلطان مصطفی خان عثمانی (متوفی ۱۲۲۲)، تاریخ کتابت: اوایل محرم ۸۲۴. این همان نسخه‌ای است که در پایان آن حکایت خط مؤلف درباره تاریخ تألیف کتاب به سال ۷۰۴ و تاریخ درگذشت مؤید جندی ذکر شده است. [عکس شماره ۱]
۶. کتابخانه شهیدعلی‌پاشا در استانبول، نسخه شماره ۱۲۴۱، ۱۲۴ برگ. این نسخه تاریخ کتابت ندارد ولی خط آن بسیار کهنه است و در آن بخشی از یادداشت مؤلف درباره تألیف کتاب نقل شده است. برگ آغاز و پنج برگ انتهایی نسخه ننویس شده است.
۷. کتابخانه شهیدعلی‌پاشا در استانبول، نسخه شماره ۱۲۴۰، ۴۴۱ برگ، از موقوفات سلطان محمد غازی بن سلطان مراد عثمانی، نام کاتب: عبدالواسع بن حسن لخصوی، تاریخ کتابت: ۲۰ ذیحجه سال ۸۶۹.
۸. کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد، نسخه شماره ۱۳۹۴۴، تاریخ کتابت: ۸۷۵ (فنخا، ج ۲۰، ص ۲۲۸).
۹. کتابخانه عاطف‌افندی در استانبول، نسخه شماره ۱۴۴۰، ۱۶۳ برگ، تاریخ کتابت: ۱۰ جمادی‌الاول ۹۳۰.
۱۰. کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه شماره ۳۴۳، ۲۵۷ برگ، تاریخ کتابت: ۱ شعبان ۹۸۹ (فنخا، ج ۲۰، ص ۲۲۸).
۱۱. کتابخانه جارالله در استانبول، نسخه شماره ۱۰۴۲، ۳۳۵ برگ.
۱۲. کتابخانه عمومی ملک‌العزیز در ریاض، نسخه شماره ۱۸۶۹، ۲۶۴ برگ، نام کاتب: محمد عارف بن شیخ فتح محمد شطاری، تاریخ کتابت: محرم ۱۱۰۶.
۱۳. کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی در قم، نسخه شماره ۱۹۹۱، نام کاتب: موسی شاگرد شیخ عبدالله شیروانی، تاریخ کتابت: ۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۷ (فنخا، ج ۲۰، ص ۲۲۹).
- کتاب شرح فصوص‌الحکم به تصحیح استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی و با همکاری دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی در فروردین ۱۳۶۱ شمسی در انتشارات دانشگاه مشهد منتشر شده

است. در این تصحیح از دو نسخه دانشگاه تهران و نسخه‌ای از کتابخانه مدرسه نواب مشهد استفاده کرده است که احتمالاً همان نسخه کنونی آستان قدس رضوی باشد. تصحیح استاد آشتیانی بعداً در قم با حروفچینی مجدد بازچاپ شده است (انتشارات بوستان کتاب، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ ش). با توجه به وجود تعداد قابل توجهی از نسخه‌های کهن و معتبر، به نظر می‌آید که لازم است این کتاب مجدداً تصحیح شود.

در خصوص شرح فصوص جندی نکته‌ای دیگر نیز وجود دارد. حاجی خلیفه (کشف‌الظنون، ج ۲، ستون ۱۲۶۳) در ضمن معرفی شرح‌های کتاب فصوص گفته است که مؤید جندی دو شرح بر فصوص نوشته است: یکی کبیر و دیگری صغیر و سپس ویژگی‌های شرح کبیر، یعنی همین شرح معروف، را بازگو کرده است. حاجی خلیفه به جز این اشاره هیچ مطلب دیگری درباره شرح صغیر جندی ننوشته است و شاید سخن او اشتباهی بیش نباشد.

(۲) نفحة الروح و تحفة الفتوح

این کتاب به زبان فارسی نوشته شده است. درباره مکان تألیف این کتاب و کسی که کتاب به او تقدیم شده است، پیشتر به تفصیل سخن گفتیم. موضوع کتاب *نفحة الروح و تحفة الفتوح* «در علوم تجلیات و واردات غیبی و مکاشفات و مشاهدات عیانی» است. درست است که مؤید جندی این کتاب را به فارسی نوشته است، ولی فارسی‌نویسی او یک‌دست نیست و با عبارات‌ها و جمله‌های کوتاه و بلند عربی بسیار آمیخته است و کسی که عربی نداند چه‌بسا نتواند از این کتاب بهره درست ببرد. به‌خصوص در پایان فصل‌ها، گاه چندین سطر به عربی است. به نظر می‌رسد، بانویی که کتاب به او تقدیم شده است، بسیار فرهیخته و عالم به عربیت بوده است که مؤید چنین بی‌محبا «دهان پر از عربی» کرده است.

کتاب دارای دو قِسم است و هر قِسم دو اصل و هر اصل چندین فصل یا وصل دارد. قِسم نخست به علوم دینی و معارف مفید می‌پردازد و شامل دو اصل است: اصل نخست در معرفت خداوند و اصل دوم در معرفت انسان کامل. قِسم دوم درباره اعمال و احوال ارباب طریق است و دو اصل دارد: اصل نخست به نظر در اعمال پرداخته است و اصل دوم به اسرار وصول حقیقی. مؤید جندی در کتاب *نفحة الروح* از این افراد نام برده یا مطالبی نقل کرده است: ابراهیم ادهم

(متوفی ۱۶۱) و احمد پسر هارون الرشید معروف به سَبْتی (متوفی ۱۸۴) و بایزید بسطامی (متوفی ۲۳۴ یا ۲۶۱) و سهل تستری (متوفی ۲۸۳) و ابوالحسین نوری (متوفی ۲۹۵) و ابوزید احمد بن سهل بلخی (متوفی ۳۲۲) و محمد بن علی بن حامد معروف به قَفَّال چاچی (متوفی ۴۱۷) و امام محمد غزالی (متوفی ۵۰۵) و ابومدین مغربی (متوفی ۵۹۴) و فخرالدین رازی (متوفی ۶۰۶) و اوحدالدین کرمانی (متوفی ۶۳۵) و ابن عربی و صدرالدین قونوی با تعبیر «شیخ ما»، ولی در میان این بزرگان آن کسی که دل و جان مؤید را تسخیر کرده است کسی نیست جز ابن عربی. در کتاب *نفحة الروح* تنها جایی که از حضرت علی علیه السلام نام برده است در حدیث شرح حدیث حقیقت است به روایت کمیل بن زیاد نخعی (ص ۱۵۷-۱۵۸). جندی همچنین از این کتاب‌ها نام برده است: *قوت القلوب*، *احیاء علوم الدین*، *کیمیای سعادت* (ص ۱۶۶).

مؤید جندی در این کتاب دستورالعمل‌هایی دربارهٔ سلوک صوفیانه ارائه کرده است که به نظر می‌آید حتا برای دنیای امروز نیز کاربرد داشته باشد. برای مثال، دستورالعمل مربوط به عزلت و جوع که به تفصیل مراحل آن را بیان کرده است (ص ۱۴۹ تا ۱۵۲)، بسیار جالب است. همچنین بیان فرق عزلت و خلوت که می‌تواند برای سالکان راهگشا باشد. وی همچنین مسجد کوفه را در عِدَاد مسجدالحرام

”

به نظر می‌رسد علوم و معارف ابن عربی به دست مؤید جندی از آسیای صغیر و بغداد و شام به تبریز منتقل شده و او حلقهٔ واسط میان صدرالدین قونوی و کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی است. داوود قیصری مشهورترین شارح فصوص نیز در همین شهر اندیشه‌های ابن عربی را فراگرفته است.

“

و مسجدالاقصی و مسجد جامع دمشق آورده است (ص ۱۲۳) که با توجه به اندیشه‌های کلامی او قابل توجه است.

از کتاب *نفحة الروح و تحفة الفتوح* سه نسخه شناخته شده است:

۱. نسخه کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۲۳۹۳. این نسخه که صفحات پایانی آن افتاده است و قبلاً از مملکات شاهوردیخان بیگلر بیگی لرستان و سپس فرهاد میرزا (متوفی ۱۳۰۵) بوده تاریخ کتابت ندارد، ولی ظاهراً مربوط به قرن هشتم هجری است. استاد نجیب مایل هروی در تصحیح کتاب (تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۲ شمسی) از این نسخه استفاده کرده است. این نسخه فاقد خاتمه کتاب است.

۲. نسخه کتابخانه شهیدعلی پاشا به شماره ۱۴۳۹. این نسخه بخش اهدای کتاب به بانوی اهل سینوپ را ندارد ولی در عوض خاتمه کتاب را که از نسخه دانشگاه تهران افتاده دارد. شاید مؤید این کتاب را قبلاً نوشته بوده و در سفر به سینوپ نسخه‌ای از آن را به نام بانو کرده و مطالب اهدائی را به نسخه افزوده باشد. این نسخه بسیار مضبوط و خوانا و به نظر کهن است هرچند تاریخ کتابت ندارد. قره‌بلوط (*معجم التاريخ التراث الإسلامی*، ج ۴، ص ۲۴۱۷) نسخه ۱۴۳۹ متعلق به کتابخانه شهیدعلی پاشا را با عنوان مختصر فی لزوم التجريد الکلی ظاهراً و باطناً عما سوی الله معرفی کرده است که اشتباه است و این نسخه قطعاً *نفحة الروح* است [عکس شماره ۳].

۳. به گزارش قره‌بلوط در کتاب *معجم التاريخ التراث الإسلامی* (ج ۴، ص ۲۴۱۷) از *نفحة الروح* نسخه‌ای در کتابخانه حسین چلبی در شهر بورسا وجود دارد به شماره ۱۱۸۳. نگارنده به این نسخه دسترسی پیدا نکرد و به گزارش قره‌بلوط بدون شاهد بیرونی نمی‌توان اعتماد کرد.

استاد اکبر راشدی نیا سرگرم تصحیح دوباره کتاب *نفحة الروح* هستند. با توجه به وجود نسخه کتابخانه شهیدعلی پاشا و احتمال دسترسی به نسخه کتابخانه حسین چلبی، به نظر می‌رسد که تصحیح دوباره کتاب *نفحة الروح* امری لازم باشد.

(۳ و ۴ و ۵) «الغراء اللامية» و «شرح قصيدة لامیه» و «ذیل شرح قصيدة لامیه»

مؤید جندی در سرودن اشعار به فارسی و عربی طبعی موزون داشته و شعرهای نه‌چندان اندک باقیمانده از او به این مطلب شهادت می‌دهند. وی در لابه‌لای آثارش پاره‌ای از اشعار خود را

نقل کرده است. شاید بتوان با گردآوری اشعار پراکنده مؤید رساله‌ای مختصر فراهم آورد. از دو قصیده‌ای که در ابتدای کتاب *نفحة الروح* از خود آورده است، یکی در مدح بانوی اهل سینوپ که کتاب را به او اهدا کرده است (ص ۳۸-۳۹) و دیگری در پند و موعظه (ص ۴۱-۴۵)، معلوم می‌شود که طبع شعر او خوب بوده است. به عربی هم شعر می‌گفته و یک بیت آن را در *نفحة الروح* (ص ۱۰۹) ذکر کرده است و ابیات دیگری در شرح فصوص (صفحات ۲۳ و ۵۵ و ۶۲ و ۶۹ و ۱۳۸ و ۱۴۷ و ۱۸۶). قصیده دالیه بسیار مفصلی هم دارد در ۱۴۲ بیت که در ابتدای شرح فصوص (ص ۱۰-۱۶) آن را ذکر کرده و خودش بسیار از آن تمجید کرده و نام آن را «الغراء الدالیه» گذاشته است. به نظر مؤید جندی، این قصیده پُر است از معانی غریبه و اشارات و عبارات لطیفه بدیعه که بر انسان اهل تأمل و تحقیق پوشیده نیست. مطلع «الغراء الدالیه» چنین است:

مُؤَيَّدٌ لَا يَقْنَعُ بِمَشْهُودٍ شَاهِدٍ فَفِي غَيْبِهِ أَقْصَى مَقَاصِدِ قَاصِدٍ

یکی از اشعار مؤید جندی که خود او برایش اهمیتی بسیار قائل شده و آن را «الغراء اللامیه» نامیده است، قصیده‌ای است بسیار مفصل به زبان عربی در حدود ۱۷۰ بیت (با توجه به این که قصیده هنوز تصحیح انتقادی نشده است و نسخه‌های خطی آن با یکدیگر مقایسه نشده عجلتاً نمی‌توانم تعداد دقیق ابیات را مشخص کنم). وی پس از سرودن این قصیده آن را به فارسی شرح کرده و در شرح فارسی برای «برادران الاهی عجم (= پارسی‌زبان)» خود فواید دیگری نیز افزوده است. قدیم‌ترین کسی که به این قصیده و شرح آن اشاره کرده، حاجی خلیفه کاتب چلبی است. به گفته او مؤید جندی در سال ۶۹۱ قصیده‌ای لامیه خطاب به نفس خود سروده و سپس آن را به فارسی شرح کرده است (کشف‌الظنون، ج ۲، ستون ۱۵۴۰).

عبارت مؤید جندی در آغاز شرح فارسی قصیده چنین است:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ «الغراء اللامیه» قریض لنا فی تحریض المستعدين علی سُلُوكِ الطَّرِيقِ وَ تَحْرِیضِ الْمُسْتَمِدِّينَ مِنْ أَصُولِ التَّحْقِيقِ یَحْتَوِی عَلَی قَوَانِینِ التَّشْكِیکِ وَ یَنْطَوِی عَلَی مَوَازِینِ التَّكْمِیلِ وَ التَّمْلِیکِ كَامِلٍ فِی الْإِشَارَةِ إِلَى حَقَائِقِ الْهَدَايَةِ وَ السُّلُوكِ، شَامِلٌ لِّضَوَابِطِ نَفْسِ الشُّبْهِ وَ الشُّكُوكِ، نَافِعٌ لِلْعَالَمِ الْعَامِلِ بِمُضْمُونِهِ مِنَ الرِّعَايَا وَ الْمَلُوكِ. فَهِيَ فَرِيدَةٌ الدَّهْرِ فِي صِحَّةِ تَقْسِيمِهَا، وَ يَتِيمَةُ الْعَصْرِ فِي حُسْنِ تَرْتِيبِهَا وَ تَرْسِيمِهَا، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَجْعَلَ لِإِخْوَانِنَا الْإِلَهِيِّينَ مِنَ الْعَجَمِ زَوَائِدَ مِنْ فَوَائِدِهَا وَ قَلَائِدَ مِنْ فَرَائِدِهَا، فَشَرَحْتُ مَشْكَالَاتِهَا وَ تَرْجَمْتُهَا وَ أَوْضَحْتُ مُعْضَلَاتِهَا وَ نَظَّمْتُهَا فَانْتَظِمْتُ لِي فَحْوَى كُلِّ بَيْتٍ [عربی] فِي بَيْتٍ فَارْسِي.

اما بعد، «عَرَاءَ لَامِيَه» شعری است که من سرودم تا مستعدان را بر سلوک طریق برانگیزم و کسانی را که از اصول تحقیق مدد می‌جویند تشویق کنم. این شعر شامل قوانین تشکیک و موازین تکمیل و تملیک است و در اشاره به حقایق هدایت و سلوک کامل است و همه ضوابط نفی شبهه‌ها و شک‌ها را دربردارد و برای دانایی که به محتوای آن عمل کند، خواه از مردم عادی یا از پادشاهان، مفید است. پس می‌توان گفت این شعر در صحت دسته‌بندی یگانه دهر است و در حسن ترتیب و طرح دُرّ یتیم است. من دوست داشتم که برادران الاهی پارسی‌زبانم فواید بیشتری نصیبشان شود و به همین سبب مشکلات این شعر را شرح کردم و آن را به پارسی ترجمه کردم و دشواری‌های آن را روشن کردم و سپس آن را به نظم درآوردم به طوری که محتوای هر بیت عربی را در بیتی به پارسی ریختم.

در مقدمه مؤید جندی بر شرح قصیده لامیه عنوان خاصی برای این شرح در نظر گرفته نشده است، ولی در برخی منابع این قصیده را الدرر الغالیات فی شرح الحروف العالیات نامیده‌اند (اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین، ج ۲، ستون ۴۸۴؛ کحاله، معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۹۴۲؛ قره‌بلوط، معجم التاریخ التراث الإسلامی، ج ۴، ص ۲۴۱۷) که به نظر می‌رسد اشتباه باشد. احتمالاً برخی کاتبان، این رساله را با رساله‌ای به همین نام که شرح دو بیت مشهور منسوب به ابن عربی است (كُنَّا حُرُوفًا عَالِيَاتٍ لَمْ نُقَلِّ / مُتَعَلِّقَاتٍ فِي ذُرَى أَعْلَى الْقُلَلِ / أَنَا أَنْتَ فِيهِ وَنَحْنُ أَنْتَ وَأَنْتَ هُوَ / وَالْكَلُّ فِي هُوَ هُوَ فَسَلِّ عَمَّنْ وَصَلِّ) و نسخه‌های خطی بسیاری از آن باقی مانده است (برای نمونه، نک: محمد ریاض مالح، فهرس مخطوطات دارالکتب الظاهرية؛ التصوف، ج ۱، ص ۵۳۷-۵۳۶) اشتباه گرفته باشند.

شرح قصیده لامیه در تبریز نوشته شده است، چرا که - همان‌طور که پیشتر گفتیم - مؤید جندی در سؤال سال ۶۹۱ در تبریز بوده و در همین تاریخ از تألیف شرح قصیده لامیه فراغت یافته و آن را به صدرالدین احمد بن عبدالرزاق خالدی زنجانی معروف به صدر جهان (مقتول ۶۹۷) که در آن تاریخ وزیر گیخاتو خان (متوفی ۶۹۴) حاکم ایلخانی و ساکن تبریز بوده تقدیم کرده است. تقدیم‌نامه صدر جهان در بخش اول این نوشته ذکر شد.

از شرح قصیده لامیه چهار نسخه در دست نگارنده است. در هر چهار نسخه، بعد از شرح قصیده لامیه رساله‌ای به فارسی از مؤید جندی درج شده است که کاملاً مستقل از شرح قصیده لامیه است و - جز در یکی از نسخه‌های چهارگانه که «رسالة فی التصوف» نامیده شده - عنوان

ندارد. این رساله را عجالتاً «ذیل شرح قصیده لامیه» می‌نامم، مگر در آینده با به دست آمدن نسخه‌های دیگر عنوان دقیق آن روشن شود. مؤید جندی در این رساله دوم به دو اثر دیگر خود به نام‌های خلاصه الارشاد و شرح مواقع النجوم ارجاع داده است.

چهار نسخه شرح قصیده لامیه از این قرار است:

(۱) نسخه دارالکتب و الوثائق القومية در قاهره، فیلم شماره ۱۱۵۷. در این نسخه شرح قصیده لامیه (برگ ۱ آ تا ۴۶ ب) و «ذیل شرح قصیده لامیه» (برگ ۴۶ ب تا ۵۵ ب) درج شده است. تاریخ کتابت این مجموعه ۸۵۸ است.

(۲) نسخه کتابخانه ایاصوفیه در استانبول به شماره ۴۸۵۸. در این مجموعه ارزشمند، که از موقوفات سلطان محمود خان عثمانی است، هفت رساله درج شده است. رساله ششم شرح العزاء اللامیه فی التصوف یا همان شرح قصیده لامیه است (برگ ۴۶ ب تا ۷۵ ب) و رساله هفتم «ذیل شرح قصیده لامیه» (برگ ۷۵ ب تا ۸۱ آ).

(۳) نسخه سوم نیز متعلق به کتابخانه ایاصوفیه در استانبول به شماره ۴۱۸۴ است. این مجموعه نیز از موقوفات سلطان محمود خان عثمانی است و در آن شرح قصیده لامیه (برگ ۳ آ تا ۹۸ آ) و «ذیل شرح قصیده لامیه» (برگ ۹۸ ب تا ۱۱۷ ب) درج شده است. در این نسخه عنوان رساله دوم «رساله فی التصوف» است. کاتب این نسخه درویش محمود قلندر قونوی نام دارد. (۴) آخرین نسخه‌ای که از این دو رساله در دست ما قرار دارد، مجموعه‌ای خطی و بسیار ارزشمند است متعلق به کتابخانه شهیدعلی پاشا به شماره ۲۷۳۵ که رساله‌های صوفیانه متعددی را دربردارد و رساله‌های هفتم و هشتم مجموعه دو رساله مورد نظر ما هستند: شرح قصیده لامیه (برگ ۳۴ آ تا ۶۲ آ) و «ذیل شرح قصیده لامیه» (۶۲ آ تا ۶۷ ب) [عکس شماره ۴ و ۵]. نگارنده به همراهی یکی از دوستان سرگرم تصحیح شرح قصیده لامیه است. در اینجا لازم می‌بینم از دوست گرامی عبدالعاطی شرفاوی مصری که دو نسخه ایاصوفیه و نیز نسخه شهیدعلی پاشا را در اختیار ما گذاشتند، سپاسگزاری و قدردانی کنم.

(۶) اذواق الختمین

تا اینجا از پنج کتاب و رساله مؤید یاد کردیم که نسخه‌های آن در اختیار است. افزون بر این،

عناوین چند اثر دیگر نیز در اختیار ما است. یکی از این آثار *آذواق الختمین* نام دارد. طبق گفته مؤلف (*نفحة الروح*، ص ۳۷)، وی در این کتاب درباره خاتم انبیا در مرتبه نبوت و خاتم اولیا (= ابن عربی) در مرتبه ولایت بحث کرده است و زبان کتاب عربی بوده است.

(۷) اکسیر کمالات الاهی

طبق گفته مؤید جندی در کتاب *نفحة الروح* (ص ۹۳)، این کتاب از این که سالک بتواند کمالات و فضایل و سکون و اطمینان را در خود متحقق سازد و اسرار مربوط به این «تحقق» سخن گفته است. مؤلف مشخص نکرده است که زبان این کتاب عربی است یا فارسی، ولی با توجه به ترکیب فارسی عنوان، شاید این رساله به فارسی نوشته شده باشد.

(۸) اکسیر الکلمات

مؤید جندی در کتاب *نفحة الروح* (ص ۳۷) از این کتاب نام برده و گفته است که زبان آن فارسی است، ولی هیچ توضیحی درباره محتوای آن نداده است.

(۹) خلاصة الإرشاد و إرشاد الخلاصة

مؤید جندی در آثار خود دو بار از این رساله یاد کرده است: یک بار در کتاب *نفحة الروح* (ص ۳۷) با عنوان *خلاصة الإرشاد و إرشاد الخلاصة* و بار دیگر در پایان «ذیل شرح قصیده لامیه» با عنوان *خلاصة الإرشاد*. مؤید در *نفحة الروح* گفته است که این رساله را به زبان فارسی نوشته است و در «ذیل شرح قصیده لامیه» گفته است که موضوع آن ذکر و فنای ذاکر در مذکور و نتایج کراماتی است که این فنا به دنبال دارد.

(۱۰) شرح مواقع النجوم

ابن عربی کتابی دارد با عنوان *مواقع النجوم و مطالع أهله الأسرار و العلوم* و کتاب مؤید جندی در واقع شرحی بوده است بر کتاب ابن عربی. وی این شرح را در بغداد تألیف کرده است و در آن به تفصیل از سلوک به شیوه ابن عربی و وارثان او بحث کرده است (*نفحة الروح*، ص ۱۳۷). مؤید در پایان رساله «ذیل شرح قصیده لامیه» نیز از این کتاب خود نام برده است. جامی نیز از این شرح یاد کرده است (*نفحات الأنس*، ص ۵۵۶).

(۱۱) علوم احدی و معارف احمدی

طبق گفته مؤید جندی در *نفحة الروح* (ص ۳۶)، این کتاب درباره تقسیم علوم به علم حقیقی که به ذات حق قائم است و علم غیر حقیقی و نیز فضایل علوم بوده است. از عنوان برمی آید که این رساله به زبان فارسی باشد.

(۱۲) کتاب الأسماء

مؤید جندی در *نفحة الروح* (ص ۷۲) از این کتاب یاد کرده است. گویا موضوع این کتاب اسماء الاهی و تعدید اسرار و تحدید انوار و آثار هر یک از اسماء الاهی بوده است.

(۱۳) رسالة فی القضاء و القدر

آقابزرگ تهرانی در *الذریعة* (ج ۱۷، ص ۱۵۰) از «رسالة فی القضاء و القدر» نوشته مؤید جندی نام برده و گفته است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه خدیویه مصر وجود دارد، ولی با توجه به جمله آغازین رساله - همان‌طور که استاد نجیب مایل هروی در مقدمه *نفحة الروح* (ص ۲۳، پاورقی ۱) گفته‌اند - این رساله احتمالاً همان *نفحة الروح و تحفة الفتوح* باشد که در این صورت می‌توان گفت از *نفحة الروح* چهار نسخه خطی باقی مانده است.

(۱۳) شرح کلمات الصوفیة

(۱۴) نکته العشق

دو رساله فوق را قره بلوط در *معجم التاریخ التراث الإسلامی* (ج ۴، ص ۲۴۱۷) جزو تألیفات مؤید جندی به شمار آورده است: اولی در کتابخانه قره حصار نسخه شماره ۱۶/۱۸۱۹۵ برگ ۷۴ تا ۷۷ و دومی در کتابخانه نور عثمانیه نسخه شماره ۱۱/۵۰۰۸ برگ ۹۴ تا ۱۰۲. با توجه به بی‌دقتی‌های فراوانی که به این کتاب راه یافته است، تا پیش از دیدن نسخه‌ها نمی‌توان در خصوص این دو رساله نظری داد.



پژوهش درباره مؤید جندی بر اساس نسخه‌های خطی تازه‌یافت هنوز در آغاز راه است و بی‌تردید هنوز آگاهی‌های بسیاری در لابه‌لای این نسخه‌ها وجود دارد که در آینده روشن خواهد شد.

پی‌نوشت

۱. در این نوشته از مقدمه استاد نجیب مایل هروی بر کتاب *نفحة الروح و تحفة الفتوح* بسیار استفاده کرده‌ام و از ایشان سپاسگزارم.
۲. جامی صرفاً اصل عربی حکایت را نقل کرده است. در اینجا از ترجمه استاد محمود عابدی (*تعلیقات نفحات الانس*، ص ۸۹۹) استفاده شده است.
۳. آگاهی‌های مربوط به تاریخ درگذشت مؤید جندی نخستین بار در صفحه فیسبوک استاد اکبر راشدی‌نیا به تاریخ ۲۰ می ۲۰۱۷ آمده است.

کتابنامه

(الف) آثار چاپ شده

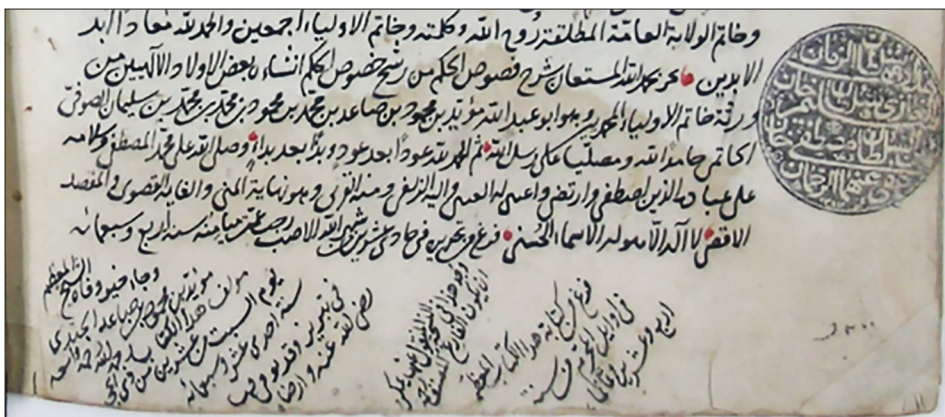
- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ۲- آقابزرگ تهرانی، ۱۹۸۳، *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، ۲۵ ج، بیروت، دار الأضواء، چاپ سوم.
- ۳- اسماعیل پاشا بغدادی، ۱۹۵۵، *هدیة العارفين: أسماء المؤلفين و آثار المصنّفين*، بیروت: دار احیاء التراث العربی [افست از چاپ استانبول].
- ۴- افلاکی، شمس‌الدین احمد، ۱۳۶۲ ش، *مناقب العارفين*، ۲ ج، تصحیح تحسین یازیچی، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم.
- ۵- جامی، نورالدین عبدالرحمان، ۱۳۹۰ ش، *نفحات الأنس*، تصحیح محمود عابدی، تهران، انتشارات سخن.
- ۶- جندی، مؤیدالدین، ۱۳۶۱ ش، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش سیدجلال‌الدین آشتیانی، با همکاری غلامحسین ابراهیمی دینانی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد.
- ۷- جندی، مؤیدالدین، ۱۴۰۰ ش، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، انتشارات بوستان کتاب، چاپ پنجم.
- ۸- جندی، مؤیدالدین، ۱۳۶۲ ش، *نفحة الروح و تحفة الفتوح*، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی.
- ۹- حاجی خلیفه کاتب چلبی، ۱۹۴۱، *کشف الظنون عن أسامی الکتب و الفنون*، ۲ ج، تصحیح محمد شرف‌الدین بالتقایا، استانبول، مطبعة معارف.
- ۱۰- خواندمیر، غیاث‌الدین، ۱۳۱۷ ش، *دستورالوزراء*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، چاپخانه اقبال.

- ۱۱- درایتی، مصطفی، ۱۳۹۰ ش، فنخا: فهرستگان نسخه‌های خطی ایران، ۴۵ ج، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۲- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه.
- ۱۳- عثمان یحیی، ۲۰۰۱، مؤلفات ابن عربی: تاریخها و تصنیفها، ترجمه احمد محمود الطیب، قاهره، هیئة المصریة العامة للكتاب.
- ۱۴- قره‌بلوط، علی الرضا و احمد طوران، [بی تا]، معجم التاريخ التراث الإسلامی فی مکتبات العالم (المخطوطات و المطبوعات)، ۶ ج، قیصری، دارالعقبه.
- ۱۵- کحاله، عمر رضا، ۱۹۹۳، معجم المؤلفین: تراجم مصنّفی الکتب العربیة، ۴ ج، بیروت، مؤسسه الرسالة.
- ۱۶- مالح، محمد ریاض، ۱۹۷۸، فهرس مخطوطات دار الکتب الظاهریة؛ التصوف، ۳ ج، دمشق، مطبعة الحجاز.
17. Brockelmann, Carl, 2017-2018, *History of the Arabic Written Tradition*, Leiden, Brill Publication.

(ب) نسخه‌های خطی

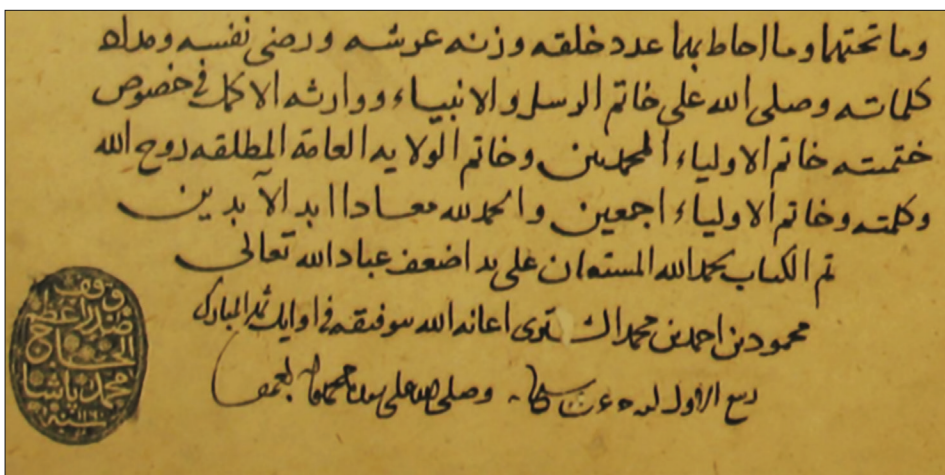
- ۱۸- مؤید جندی، شرح فصوص الحکم، استانبول: کتابخانه شهیدعلی پاشا در استانبول، نسخه شماره ۱۲۴۱، ۱۲۴ برگ.
- ۱۹- مؤید جندی، شرح فصوص الحکم، استانبول: کتابخانه شهیدعلی پاشا، نسخه شماره ۱۲۴۰، ۴۴۱ برگ، از موقوفات سلطان محمد غازی بن سلطان مراد عثمانی، نام کاتب: عبدالواسع بن حسن لخصوی، تاریخ کتابت: ۲۰ ذیحجه سال ۸۶۹.
- ۲۰- مؤید جندی، شرح فصوص الحکم، استانبول: کتابخانه لاله‌لی، نسخه شماره ۱۴۱۷، ۲۱۸ برگ، از موقوفات سلطان سلیم خان بن سلطان مصطفی خان عثمانی (متوفی ۱۲۲۲)، تاریخ کتابت: اوایل محرم ۸۲۴.
- ۲۱- مؤید جندی، شرح فصوص الحکم، استانبول: کتابخانه قلیچ‌علی پاشا، نسخه شماره ۶۰۶، ۲۰۲ برگ، نام کاتب: ابوبکر بن محمد بن ابوبکر صدیقی طلعتی کرمانی، تاریخ و محل کتابت: اواخر جمادی الثانی ۷۹۱ در شهر بورسا.
- ۲۲- مؤید جندی، شرح فصوص الحکم، استانبول: کتابخانه نورعثمانیه، نسخه شماره ۲۴۵۷، ۳۴۷ برگ، از موقوفات سلطان ابوالنجیب عثمان خان بن سلطان مصطفی خان، نام کاتب: محمود بن احمد بن محمد ششتری، تاریخ کتابت: اوایل ربیع الاول سال ۷۰۰ (۴).

- ۲۳- مؤید جندی، شرح فصوص الحکم، استانبول: کتابخانه عاطف‌افندی در استانبول، نسخه شماره ۱۴۴۰، ۱۶۳ برگ، تاریخ کتابت: ۱۰ جمادی‌الاول ۹۳۰.
- ۲۴- مؤید جندی، شرح فصوص الحکم، استانبول: کتابخانه جارالله در استانبول، نسخه شماره ۱۰۴۲، ۳۳۵ برگ.
- ۲۵- مؤید جندی، شرح فصوص الحکم، ریاض: کتابخانه عمومی ملک عبدالعزیز، نسخه شماره ۱۸۶۹، ۲۶۴ برگ، نام کاتب: محمد عارف بن شیخ فتح محمد شطاری، تاریخ کتابت: محرم ۱۱۰۶.
- ۲۶- مؤید جندی، شرح قصیده لامیه، استانبول: کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۴۱۸۴، برگ ۳ تا ۹۸ آ، از موقوفات سلطان محمود خان عثمانی، نام کاتب: درویش محمود قلندر قونوی.
- ۲۷- مؤید جندی، شرح قصیده لامیه، استانبول: کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۴۸۵۸، برگ ۴۶ ب تا ۷۵ ب، از موقوفات سلطان محمود خان عثمانی.
- ۲۸- مؤید جندی، شرح قصیده لامیه، استانبول: کتابخانه شهیدعلی‌پاشا، نسخه شماره ۲۳۷۵، برگ ۱۷۲ آ تا ۱۸۴ آ.
- ۲۹- مؤید جندی، شرح قصیده لامیه، قاهره: دار الکتب و الوثائق القومية در قاهره، فیلم شماره ۱۱۵۷، تاریخ کتابت: ۸۵۸.
- ۳۰- مؤید جندی، نفحة الروح و تحفة الفتوح، تهران: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۳۹۳.
- ۳۱- مؤید جندی، نفحة الروح و تحفة الفتوح، استانبول: کتابخانه شهیدعلی‌پاشا، شماره ۱۴۳۹.



[عکس شماره ۱]

یادداشت‌های پایانی «شرح فصوص الحکم» در کتابخانه لاله‌لی به شماره ۱۴۱۷ درباره تاریخ تألیف کتاب و تاریخ کتابت نسخه و زمان و مکان درگذشت مؤید جنیدی



[عکس شماره ۲]

پایان «شرح فصوص الحکم» در کتابخانه نورعثمانیه به شماره ۲۴۵۷، کتابت در زمان حیات مؤید جنیدی، اوایل ربیع‌الاول سال ۷۰۰(?)

جوامع خادم نامتوایی در جماع و مناسبت پادشاهی میرزا و حضرت
عزت صمدیت و مقام اقدس احدیت و بارگاه سرمدیت الاهی
و فضل فیض بی تناسی و تباهی شد که حقایق اعیان و شقایق
حدائق الوان اکوان را از مضائق نیستی و تنکنای عدم بعنائیت
اقدم مرتبه قدم بموجب صدق قدم در فحای فضائیستی و وجود
و فراخنای صحای کسوف و شهود موجود و مشهود گردانید و مایه
اشیاء را بعد از آنکه در ظلمت خبا یایی غیبی و عتبه خفا یایی عینی
از الله خلق الخلق فی ظلمة لی خود مقام غیبت بودند بفضل
فیض وجودی و بسط رحمت بی وجودی ثم رشح علیهم من
نوره بخود باز آورد تا خود را در حق و حق را در خود بحسب خود
دیدند و حق را ی خود بخود و حق و خود را حق بی خود و بخود
شناختند و در اطوار اوطار و ادوار فلک و اوطار بعد طور
و طبقا غن طبق و کورا بعد خور مرتب سیر سلوک و منازل تغییر و

[عکس شماره ۳]

آغاز کتاب «نفحة الروح و تحفة الفتوح» در نسخه کتابخانه شهید علی پاشا به شماره ۱۴۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم
كتاب شرح القصيدة اللاحية للشيخ محمد القسوي السمرقندي

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعلنا من عباده في عباده
ولا يزال بعد وجد والصلوة على آله وسوله بعد والمصطنع لاجل تبيين الحق والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية
لاجل تبيين جميع المصطنع والمصطنع جميعا على الحكم الالهية الفرد وقاعه فرائح الكمال والوحدانية والوحدانية والوحدانية
الوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية والوحدانية
وعلى وزن الكمالين والوحدانية والوحدانية والوحدانية **اقابل** فان الغراء اللامية في بعض النسخ في بعض النسخ
على سلك الطريق وفي بعض النسخ من اصول المصنف حتى على قول ابن النكبي ويظن على قول ابن النكبي والوحدانية
كاملية الاشارة الى حقايق الهداية والسلك شامل للضوابط في الشبه والفتك نافع للعالم العالم بمصون من الرعايا
والمملوك في قولهم في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ
منها ليجزى في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ
كل بيت في بيت فارسي على كان مسالك الصلوة على النبي كالتقويم عشرين لوى فضوت بر بعض المرحوم المصنف والمصاحب
المعظم ما كان في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ
الا فاضل ما هو الاختيار والفاضل كمن الفاضل والفاضل كمن الفاضل والفاضل كمن الفاضل والفاضل كمن الفاضل والفاضل كمن الفاضل
الاسلام والمسلمين بلحاظ المملوك والفاضل كمن الفاضل كمن الفاضل كمن الفاضل كمن الفاضل كمن الفاضل كمن الفاضل كمن الفاضل
واقام اعلامه وقرن بالتمكين التام وبلغ النسخ والرام سند واعلم وساعة بساعة الاسد في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ
اعدادية هي السلفي وحله العقد والوحدانية وعند جملته بالبروق الوثيق وبلغ من آله العالم الغاية القسوي وشهد ليدى تايد اوز
وقوى الضرر والتكثير في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ
عندوم يمكن ان في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ في بعض النسخ
هو صاحب صنعت بصنفتي در عهد سميت وقد استطاعت خویش من بود و معلوم و بحق است که هر چه ازین قبیل است که
از حضرت که دون استحقاق خدمت با شد و اگر چه آن محروم اعراض و اعلى امره تلقى هر چه که مرتب بشیر فرمایند تا
منسوب به مکارم اخلاق و صفات بحسن تمام و طیب احوال او باشد چه در دنیا و چه در دوزخ و در نظر عارفان محروم قدر
ندارد • چنانکه ابوبنی اسطغای قدس سره فرموده لوان العرش و ما حواه ذناب و ترس زوايا قلب العارف الحسب به بودن
ابن صنفی را غیرت در دینش نه بران عمل کرد و وضع من کوشش در ازان فط سازه و چون هم ترس زخیره که او باب دخل
و اصحاب بزرگ و مناخر سمیت و صحبت نهمت بولن که در دعای صالح استجاب و ثنای و نایح مستطابست که در صفحات دور کار
یا در باره اند خوستم که تخلص این قصید عمر که مع غنوة الفاظها و علو عبارتها و وقفا و ستانه اشارةها و معانیها و در تمام
شتمال بر امهات علوم حکمت و کلیات اصول و اصول بطریق است تمام آن محروم بیکانه منع شیخ مناخر و مکارم و

بعضه

الکرام

[عکس شماره ۴]

آغاز «شرح قصیده لایه» در کتابخانه شهید علی پاشا به شماره ۲۷۳۵

حلوا الكلام لمراعيش زبته نه افنديفتا و في جوده اجزاله . حلاوه محتشطحى نان يرد . كه قعى بدوش هست و در نهان الخلاله
 لا المير بعضنا حلت غراميه . ولا لماعت ايريه حلاله . نه در عقد كنده هر حك كنده باش نه عقد كنده او را كسى نشود حلاله
 وكلا بيدلته بيايشه . فماله بيايشه خرم و اخزاله . موافقت تدير محكش تقدير . كه هم دولت اور اسباد خرم و ذلاله
 اخوه فاضل قضاء الملك حكمهم . وكلا اخوانه الا بقال اقباله . برادش كقضاه زمانه راناهه . ولست جلد ايران اكابر و انباله
 غر كمانه حماه في سونهم . فلينهم اعادى الدين فللاله . ن سغ رخدولان كاه شير جلان . هزار خنده دعا عدا و عدا سله فللاله
 قدم لا عرضهم صفوان حيرت . و بطلى مرون لا عرض نباله . ميسه جبر و اعراض بانكروانر . و لوجاهه و اعراض راد هذيانا
 دانست معاليم واسه ناصر هم . ولا ينزلهم عز و اجاله . دوام ملكه و معالى و بضره خن باج . مبادد كيشان راز و الاعرن جلاله
 و دام كنه لاله الدين قاطبه . من جهه الكلاله الاله . بناه اهل جهان با ذات داييم . زجوه خن ليش حمله الاخرين را مال
 و صلى الله على محمد واله و اخوانه الكاطين المكلمين و سلام على عباده الذين اصطفى و اكرمهم رب العالمين و در فرغ من كتابه بنشيه ما و عجا
 مودى محمودى صاعدا لصره حامدا و معصيا غ شوار سند حوى و سحر و ستمه حمه واسه ولى امر و المنه و الصلوه على سوله محمد

قاله العبد الفقير مؤمن بن محمود بن صاعدا له ديبى الصوفى الصلحه اليه نفسه و استصلح ليدسه و انسه
 ايد بركام اخلاقا فاضله محتشان و حكما است كوزا بستره محلاتها اصل است كعشر بر غفرنى يا فوف بر غفرنى واقع شود
 بروى هر سوي ذل غفرنى پوشتا شد و بر محلى بندين كه دين باشد حمل فرمايند جبره سخر اولت كه در قلم بدودين جمله سخر غير
 زنت ديگر در ترجمه بعضى آيات كچه بر غايت ايراد ما تحت اللفظ بعينه عبايت زنت اما خلاصه بيت و مملود و خوى تمام
 با من در معنى و وقفه ديگر بنظم ايد بايد كه مستعدان كحقيق و مستعدان طريق بقطر و اوله ستره تا مله در علوم اين قصد ك
 تمام دارن در اجتهاد ثمرات سعادات و وجهان و اقتضاي اسباب سيايات كامرانى در فهم مضمون اين قصد مضمونست و الله اعلم
 و جرد وضع سبب بناي اين قصد تصودا و الارشاد و هدايت خلاصه عالمياست و اجب شود كه اصلى بنديان نونته ايد شگر
 بر فضل در تمهيد اين اصل و مضمون بروى و بصرى و بصرى كه دليل و فايد است بسوى خيرات و اهدا الوقت للمعين . بايد دانستن كه
 ارفه حالات و افضل اوقات انسان است كه او از سر و فوجيت و كالا حضور داييم الشهوه بسند و معنى داييم الشهوه و الحضور
 است كه دايما حق عمد و حق شهوه و حق كور و در حق و اندر حق و ملا و در حق و كور و كور بسند و حق كور و كور بسند و اوليا و انبيا و اسما و صلوات الله
 درين اصل تفاوت و تفاصل و منازعت و تناقض ايوج است و مراتب مقامات و منازل و منازل جمعيت حصولين و نسبت
 و وصوله برين مراتب باشد حقا الله به في هذا المقام و اياكم عهد و عهد . و حوى حصوله از حصول و وصوله بدو بر اصوله في
 الاغلبه و اكا كثر موقوف بر توقيف نوار و صفات و اكثي بر قواى طبيعى و نفسانى باشد بدو است مجاهدين و مكابدين و ملا و ستر
 و عباوت بر مراقبت و محاسبه و ترك و مجانبت هوا و بجزد و نورد و عركت و دوام جوع و سهو و صحت و صبر و ترك و تسليم
 و رضا